

به نام خدا

گفتیم دو طایفه وجود دارد طایفه اول دلالت دارد بر اشتراط تجفیف و مطلق الجفاف کفایت نمی‌کند

طایفه دوم به حسب اطلاق شرط را نفی می‌کرد.

مانند روایت چهارم اذا اصابته الشمس ثم ییس

راه اول از محقق خویی این بود که این طایفه دوم اطلاقش به اجماع تقیید می‌شود زیرا حتی کسانی که قائل به عدم مطهریت هستند می‌فرمایند اگر بخواهد مطهر باشد باید با خورشید خشک شود و ..

راه دوم تعاطی در تقیید بود و هر کدام ویژگی خودش را به دیگری می‌دهد که بحث شد.

اشکال اول که از محقق تبریزی بود بیان شد که ایشان فرمود که بر مسلک صحیح تقیید نمی‌شود بلکه اطلاق مفهوم هر یک به دیگری تقیید می‌شود بنابراین احد الامرین کفایت می‌کند.

این تقیید در مثل روایت پنج و شش اشکال ندارد اما تقیید روایت عمار ساباطی به این قید صحیح نیست زیرا اباء از تقیید دارد به دو بیان

یکی از ثم که دلالت بر تراخی می‌کند که اگر بگویید ثم ییس بالتجفیف بنابراین تجفیف با اصابه خواهد بود و تراخی دیگر معنا ندارد و این می‌شود الغاء عنوان ثم که درست نیست

بیان دوم این بود که درست است که ثم هم در تراخی زمانی استعمال می‌شود و هم در تراخی رتبی در این جا هم که امام فرموده است ثم ییس به خاطر تراخی رتبی است ولی اشکال این است که لازمه این تقیید این است که ما هو الاولى بالاراده از تحت دلیل خارج شود و این اباء دارد این اراده شود مثل اینکه مولی بفرماید اکرم العالم که این مسلما عالم اتقی را شامل می‌شود حال اگر دلیلی بخواهد این فرد را خارج کند درست نیست

حال این که خورشید یک چیز را پاک کند که هم در آن تراخی رتبی باشد و هم زمانی اولی به اراده است از چیزی که فقط رتبی باشد و اگر مورد اول بخواهد خارج شود درست نیست.

جواب

جوابی که در اینجا داده می‌شود این است که این در صورتی است که حتی با قرینه خارجی ظهور از بین نرود....

روایت تجفیف نص در مراد است فلذا دست از ظهور ثم برمی‌داریم و می‌گوییم ثم بمنزله فاء است و دیگر الغاء لازم نمی‌آید

مثلا لفظی مشترک است مثلا شیخ در فقه انصراف به شیخ طوسی دارد و در اصول انصراف شیخ انصاری مراد است حال اگر جایی قرینه خارجی بود که فهمیدیم مثلا مراد صاحب جواهر است در اینجا نمی گویم که این باعث الغاء شده است. در اینجا هم به قرینه روایت دیگر می فهمیم که ثم یا به معنای فاء است یا فقط در مورد تراخی رتبی است.

مباحثه: در واقع در اینجا می گویم که ثم در اینجا به قرینه خارجی اصلا معنای ثم ندارد بلکه به معنای فاء است و در نتیجه دیگر این بحثهای اولی بالا رده پیش نمی آید.

راه سوم : محقق تبریزی

ما یک قرینه داخلی در روایت عمار داریم که به لحاظ آن اصلا ثم بیس اطلاق ندارد و مراد ثم بیس بالشمس است بنابراین این روایت اصلا اطلاق ندارد و آن دو روایت دیگر که کل ما اشرفت باشد از نظر سند اشکال کرده بودیم.

و اما آن قرینه داخلی

سُئِلَ عَنِ الْمَوْضِعِ الْقَذِرِ يَكُونُ فِي الْبَيْتِ أَوْ غَيْرِهِ فَلَا تُصِيبُهُ الشَّمْسُ وَ لَكِنَّهُ قَدْ يَبَسَ الْمَوْضِعُ الْقَذِرُ قَالَ لَا يُصَلَّى عَلَيْهِ وَ أَعْلِمَ مَوْضِعَهُ حَتَّى تَغْسِلَهُ وَ عَنِ الشَّمْسِ هَلْ تُطَهِّرُ الْأَرْضَ قَالَ إِذَا كَانَ الْمَوْضِعُ قَذِرًا مِنَ الْبَوْلِ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ فَأَصَابَتْهُ الشَّمْسُ ثُمَّ يَبَسَ الْمَوْضِعُ فَالصَّلَاةُ عَلَى الْمَوْضِعِ جَائِزَةٌ وَ إِنْ أَصَابَتْهُ الشَّمْسُ وَ لَمْ يَبَسَ الْمَوْضِعُ الْقَذِرُ وَ كَانَ رَطْبًا فَلَا تَجُوزُ الصَّلَاةُ عَلَيْهِ حَتَّى يَبَسَ وَ إِنْ كَانَتْ رِجْلُكَ رَطْبَةً أَوْ جَبْهَتُكَ رَطْبَةً أَوْ غَيْرَ ذَلِكَ مِنْكَ مَا يُصِيبُ ذَلِكَ الْمَوْضِعَ الْقَذِرَ فَلَا تُصَلِّ عَلَى ذَلِكَ الْمَوْضِعِ حَتَّى يَبَسَ - وَ إِنْ كَانَ غَيْرَ الشَّمْسِ أَصَابَتْهُ حَتَّى يَبَسَ فَإِنَّهُ لَا يَجُوزُ ذَلِكَ

در اینجا سه قضیه شرطیه وجود دارد

قضیه شرطیه دوم می فرماید اگر شمس اصابه کرد اما خشک نشد حضرت می فرماید نماز جایز نیست تا خشک شود

قضیه ای بعد از آن است که بعضی دنباله و متعلق به همین گرفته اند. که حال اگر خشک شد در صورتی که جبهه و رگلت مرطوب نباشد که از این نتیجه گرفته می شود که ثم بیس یعنی به غیر شرط که مسلم است که در این صورت نجس است فلذا اگر خشک هم شده باشد باید رگلت و جبهه خشک باشد تا سرایت نجاست نشود

اما قضیه ای بعد از آن است که اگر چه در واقع قضیه چهارم است اما ایشان سومی حساب کرده اند زیرا سومی در واقع متعلق به دومی است

ایشان فرموده است که درست است در قضیه اول تقیید نشده است که ثم بیس بالشمس و همین باعث برداشت اطلاق برای دیگران شده است اما با دقت در عبارت می فهمیم که تقیید لبی دارد زیرا اگر چنین تقییدی نداشته باشد شرطیه اولی مانند شرطیه ثانیه می شود و یک تکراری می شود و خلاف ظاهر کلام امام است که امام می خواهند

حکم تمام شقوق ارض متنجس را بیان کنند

زیرا ارض متنجس سه شق دارد

اول این که اصلا خورشید به آن نتابیده است که قضیه آخری آن را می فرماید

دوم این که شمس اصابه کند و خشک کند

سوم اینکه شمس اصابه کند و خشک نکند که این را قضیه دوم بیان می کند

و ظاهرا امام می خواهند هر سه شق را بیان کنند در اینجا می بینیم که شق دوم بیان نشده است و قهرا باید قضیه اول آن را بیان کند. بنابراین برای استیعاب همه صور باید این قید را در عبارت به حساب بیاوریم. و اگر قید را نیاوریم قضیه اول مانند قضیه دوم میشود

تنقیح ج 3 ص 306

لا بد من تقييد الاطلاق في كل منهما بشهادة ... و جفاهه بالاصابه لما ذكرنا انه لو كان المراد ...

این فرمایش تمام نیست که فردا جواب را بیان می کنیم.

وصلی الله علی محمد و آل محمد.